

رحلت عبدالمطلب، جد پیامبر اسلام(ص)

رحلت عبدالمطلب، جد پیامبر اسلام(ص) سال هشتم عام الفیل ...

**رحلت عبدالمطلب، جد پیامبر اسلام(ص) سال هشتم عام الفیل**

هاشم بن عبد مناف، که بنی هاشم به وی منسوب می‌باشند، روزی به قصد تجارت و بازرگانی از مکه معظمه، عازم سرزمین شام شد و در میان راه، وارد یثرب گردید و در خانه عمرو بن زید، از طایفه "بنی نجار" و از بزرگان یثرب، فرود آمد و دخترش "سلمی" را برای خویش خواستگاری کرد. عمرو بن زید، به خاطر سیادت و بزرگی هاشم، درخواست وی را پذیرفت ولیکن با او شرط نمود که هرگاه خداوند متعال، فرزندی به هاشم و سلمی عنایت نماید، وی را به یثرب آورده و در آن جا بزرگ نماید.

هاشم، شرط عمرو بن زید را پذیرفت و با دخترش سلمی ازدواج کرد. وی در بازگشت از شام، سلمی را به همراه خود به مکه برد و چندی نگذشت که سلمی حامله شد و در رحم خود وجود جنینی را احساس کرد.

هاشم، پیش از وضع حمل سلمی، بار دیگر قصد سفر بازرگانی به شام نمود و در این سفر، سلمی را به همراه خویش به یثرب برد، تا بر اساس پیمانش، کودک او در آنجا متولد شود و خود به سوی شام حرکت کرد ولی هاشم، از این سفر برنگشت و بدون این که توفیق دیدار نوزاد خویش را داشته باشد، در "غزه" (که هم اکنون یکی از شهرهای بزرگ فلسطین است) وفات نمود.

سلمی دختر عمرو بن زید، در خانه پدرش وضع حمل کرد و فرزندی پسر به دنیا آورد و نامش را "عامر" نهاد، ولیکن چون در سر نوزادش موی سفیدی داشت، وی را " شیبه " گفتند.

سلمی، در تربیت وی تلاش فراوانی به عمل آورد و در تیزهوشی و زیرکی وی نقش ارزنده‌ای بر عهده گرفت. از آن سو، مطلب بن عبد مناف که سیادت و ریاست قریشیان مکه را بر عهده داشت و از وجود چنین فرزندی از برادرش هاشم باخبر شد، به سوی یثرب رفت و عامر را با خود به مکه برد و چون در تربیت فرزند برادرش عامر بسیار کوشید و همیشه این دو، با هم بودند، مکان برادرزاده‌اش عامر را، عبدالمطلب لقب دادند.

پس از وفات مطلب، برادرزاده‌اش عبدالمطلب به سیادت و سروری قریش نایل آمد و منصب آبرسانی و پذیرایی از حاجیان را بر عهده گرفت.

وی، در آبادی مکه و پذیرایی از زایران خانه خدا و بالا بردن مقام و منزلت قریش، تلاش فراوان نمود. یکی از فعالیت‌های فراموش نشدنی وی، حفر چاه زمزم بود.

پیش از عبدالمطلب، "طایفه خزاعه" به مکه هجوم آورده و "طایفه جرهم" را شکست دادند و آنان را به کوچ اجباری به سرزمین یمن، وادار کردند. در این واقعه، چاه زمزم، این چشمه جوشان، به دست "عمرو بن حارث جرهمی" به هنگام فرار از مکه به سوی یمن، با خاک انباشته شد و چیزی از آن به جای نماند. تا این که سال‌های بعد، عبدالمطلب به رشد و کمال رسید و به یاری فرزندش حارث، اقدام به کندن چاه زمزم نمود و بار دیگر از آن، آب زلالی جاری ساخت و اشیای قیمتی و جواهرات به دست آمده از داخل آن را، صرف تجهیز و تزیین خانه خدا کرد و یا به خانه خدا هدیه نمود.

به هر روی، حفر مجدد چاه زمزم، اعتبار و احترام عبدالمطلب را در نزد قریش و تمامی عرب‌ها دو چندان کرد.

وی، دارای ده فرزند پسر به نام‌های: حارث، زبیر، ابوطالب، حمزه، غیداق، ضرار، مقوم، ابولهب، عباس و عبدالله و شش دختر بود.

به هر روی، زمانی حضرت محمد(ص) از آمنه بنت وهب(س) متولد شد، عبدالمطلب زنده بود و به خاطر وفات عبدالله پدر حضرت محمد(ص) پیش از تولد آن حضرت، وی قیمومیت حضرت محمد(ص) را بر عهده گرفت.

و تا زمانی که زنده بود، از او به نیکی مراقبت کرده و او را به زیبایی پرورش داد. روایت شده است که عبدالمطلب، نخستین کسی است که به " بداء " قائل شد و در قیامت با حسن پادشاهان و سیمای پیامبران مبعوث خواهد گردید.

عبدالمطلب هرگز قمار نکرد و بت‌ها را پرستش ننمود و بر دین حنیف ابراهیم(ع) پای بند و ملتزم بود و برای درک دین مبین اسلام و پیامبری حضرت محمد(ص)، چشم انتظاری می‌کشید.

ولی از عمر با برکت فرزند زاده‌اش حضرت محمد(ص) بیش از هشت بهار نگذشته بود، که اجل عبدالمطلب فرارسید و در دهم ربیع الاول سال هشتم عام الفیل (45 سال پیش از هجرت پیامبر) در مکه معظمه بدرود حیات گفت و در همین شهر به خاک سپرده شد.

روایت است، هنگامی که مرگ وی فرا رسید، فرزندش ابوطالب را طلبید و او را درباره حضرت محمد(ص) سفارش نمود و به وی تأکید کرد، که محمد(ص) را دوست داشته باشد و با زبان، مال و دست خویش، وی را یاری کند. زیرا به زودی او سید و سرور قوم عرب خواهد شد. آن گاه دست ابوطالب را گرفت و با او در این باب، پیمان گرفت.

پس از این فرمود: مرگ بر من آسان شده است.

پس حضرت محمد(ص) را بر روی سینه خود گذاشت و گریست و به دختران خود دستور داد که برای او بگریند و مرثیه بخوانند، زیرا می‌خواست مرثیه آنان را پیش از مرگ خود بشنود. دختران وی، هر یک در مرثیه او، قصیده‌ای گفتند و گریه و ناله کردند و عبدالمطلب پس از شنیدن آنها، به آرامی خاموش شد و روح پاکش به اعلا علیین پرواز کرد.

بدین گونه، مهتر و سرور قریش در صد و بیست سالگی و در میان غم و اندوه بازماندگان، به ویژه در اندوه و گریه فرزندزاده خردسالش حضرت محمد(ص) جان به جان آفرینان تسلیم کرد.